

هنرهای تجسمی

علی اصغر قره باغی

ما کجاییم و نقاشی امروز جهان کجا؟



چندی پیش نگارخانه ملی پرتره لندن که بیش از ۱۰۰۰۰ پرتره از شخصیت‌ها و سازندگان تاریخ انگلستان را گردآورده است، نمایشگاه سال ۲۰۰۳، یعنی بیست و سومین نمایشگاه خود را برگزار کرد. این نمایشگاه که هنرمندان سراسر جهان از هجده تا چهل ساله می‌توانند در آن شرکت کنند هر سال برگزار می‌شود. گردانندگان نگارخانه ملی لندن با وقوف کامل به نقشی که فرهنگ و هنر در یافته‌های اجتماعی و اقتصادی هر سرزمین ایفا می‌کند، تشویق و ترغیب جوانان به هنراندوزی و مهارت آموزی و نقاشی درست و به‌آیین را در سرلوحه اهداف خود قرار داده‌اند.

آن‌طور که تاریخ هنر نشان می‌دهد و از آثار هنری پرمی‌آید، همیشه، در هر دوران و در هر شرایط با خوش‌بینی به آینده نقاشی نگریسته شده است. در قرن بیستم، با حضور نقاشی مدرن و وعده و وعیدهای آن، آینده نقاشی روشن‌تر از هر زمان دیگر انگاشته می‌شد، اما جنبه‌های افراط‌گرایانه مدرنیسم و به بن‌بست رسیدن آن، همه را چنان ناامید کرد که عده‌یی سخن از مرگ نقاشی و پایان هنر به میان آوردند. از اواسط دهه ۱۹۸۰ جهان هنر دریافت که مدرنیسمی که روزی قرار بود قاتل نا‌اش باشد قاتل جانش شده است و به سرافقت افتاد که اگر به نقاشی نپردازد و نسل‌های بعد را برای آفرینش هنری آماده نکند واقعاً باید فاتحه این هنر را خواند. از این رهگذر بود که آستین‌ها را بالا زدند و در دانشکده‌ها و هنرکده‌ها، آموزش منظم طراحی و نقاشی را آغاز کردند. استادان و آموزگارتی که به علت بی‌پره بودن از مهارت‌های هنری، دانشجویان

چهره دوریس دیویس، اثر شارلوت هریس، برنده جایزه اول، رنگ روغن روی بوم ۱۲۲×۱۲۲ سانتی‌متر

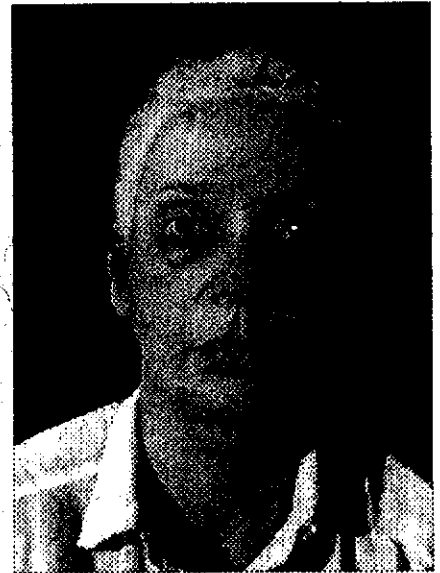
سنت نقاشی و طراحی نشانه بی هنری است. این‌جا منظورم از سنت، دار و ندار فکری و فرهنگی و تکنیکی نقاشی است.

نگارخانه ملی انگلستان که چندسالی با همکاری BP نمایشگاه پرتره را برگزار می‌کند برای تشویق جوانان و رساندن کمک مالی به آن‌ها که از استعداد لازم برخوردارند، جوایزی هم در نظر می‌گیرد. برندگان رتبه اول تا سوم جوایز مادی دریافت می‌کنند، برنده چهارم به سفر تحقیقاتی فرستاده می‌شود و برخی دیگر از نقاشان شرکت کننده، سفارش‌هایی از سوی نگارخانه برای نقاشی چهره‌های مشاهیر انگلستان دریافت می‌کنند. شمار شرکت‌کنندگان این نمایشگاه که هر سال رو به افزایش است نشان می‌دهد که روزبه‌روز به تعداد نقاشانی که این هنر را جدی می‌گیرند افزوده

را به حال خود رها می‌کردند و با دستک‌دمیک کردن پرورش خلاقیت و نوآوری، از آموزش طراحی و نقاشی طفره می‌رفتند از دانشکده‌ها بیرون انداخته شدند و جای آن‌ها به استادان ماهر و کار دیده‌یی داده شد که سخت‌کوشانه و سخت‌گیرانه به آموزش طراحی و نقاشی پرداختند. دانشجویان نیز از غربال استعداد و آمادگی گذشتند و آن‌ها که غنای اندیشه و بای سفر در قلمرو طراحی و نقاشی را نداشتند سر در پی کاری دیگر گذاشتند. امروز در بسیاری از کشورهای غرب هیچ نقاش و مجسمه‌ساز و گرافیستی نمی‌تواند به قلمرو هنرهای تجسمی گام بگذارد مگر آن‌که پاسپورت طراحی و نقاشی درست را در دست داشته و مهارت‌های لازم را اندوخته باشند. در دوران مدرنیسم، شکستن قواعد، هنر شمرده می‌شد، اما امروز با بیرون نهادن از قواعد

و نقاشی درست از دست خودشان هم بر نمی آید و خانه نشستن بی بی از بی چادری است. این استادان بد فهمیده اند و بد می فهمانند و دانشجو هم بدین سان، بقال نشده ترازو زنی را می آموزد. استادانی هم که سبک و سیاق و مهارتی دارند می خواهند هنرآموزان را به راه خود بیاورند و این در واقع، بلاسبت، دوستی خاله خرسه است در این میان، متولیان و آمران خود گماشته هنرهای تجسمی که خود را بابا مامای محله هنرهای تجسمی می دانند، آب به آسیاب این بهل پشو می ریزند، با بریایی نمایشگاه های آن چنانی و میخ طولبه به دیوار کوبیدن و تونل وحشت درست کردن و سرانجام همه را تحویل صندوق بلدییه دادن، جوان ها را به کجراهه می کشند. حضرات وابسته و دل بسته به مدرنیسم کاذبی که حکم هنر رسمی را پیدا کرده دست آخر با خاصه خرجی و چاپ زدن کاتالوگ های پر دنگ و فنگی که پول تهیه آن از کیسه مردم رفته است برای خودنمایی یادداشت و حاشیه نویسی هم می کنند و افاضاتی می فرمایند که بیا و بهمین وقتی هم که می خواهند با هنر جهان غرب به اصطلاح رابطه برقرار کنند هر چند صیاحی یکی دو نفر از به اصطلاح هنرشناسان خارجی را دعوت می کنند و کلی هم هندواته زیر بغل شان می گذارند تا پایبند و از

شاید نگاهی به آثار برگزیده نمایشگاه امسال و برخی از آثار نمایشگاه های پیشین و مهارتی که در نقاشی آن ها به کار گرفته شده برای بسیاری از هنرمندان ما نیز آموزنده و آگاهی دهنده باشد و به بینند که هنرهای تجسمی دنیا روبه چه سمت و سویی دارد و خودشان به کدام طرف می روند. ما که هر قدر می گوئیم عزیز من عمر رنگ مالی کردن و اجق و جق کشیدن زیر سرپوش مدرنیسم به سر آمده است به خرج کسی نمی رود؛ کوچک و بزرگ یا تجاهل می کنند و یا خود را به کوجه علی چپ می زنند. در این میان بعضی ها هم به جهل خود می نازند و این از غرایب زمانه است که کسی به جهل خود مباهات کند. البته انصاف باید داد که حق هم دارند چراکه کاری به جز همین رنگ مالی های صناری از دستشان بر نمی آید. این جا روی سخن بیشتر با جوان ترها و تازه نفس هاست چراکه دیگر از جافتاده ها گذشته است و چنان به عرصه نیم وجبی کار خود دل بسته اند و قند توی دل خودشان آب می کنند که گویی روزبه روز نوبرش را می آورند و فتح خبیر می کنند. بسیاری از استادان و دست اندرکاران هنرهای تجسمی ما مجبورند که هنرچویان را به طراحی و نقاشی بی حساب و کتاب ترغیب کنند و هنری زیون و بی شعور را رواج دهند، چراکه طراحی

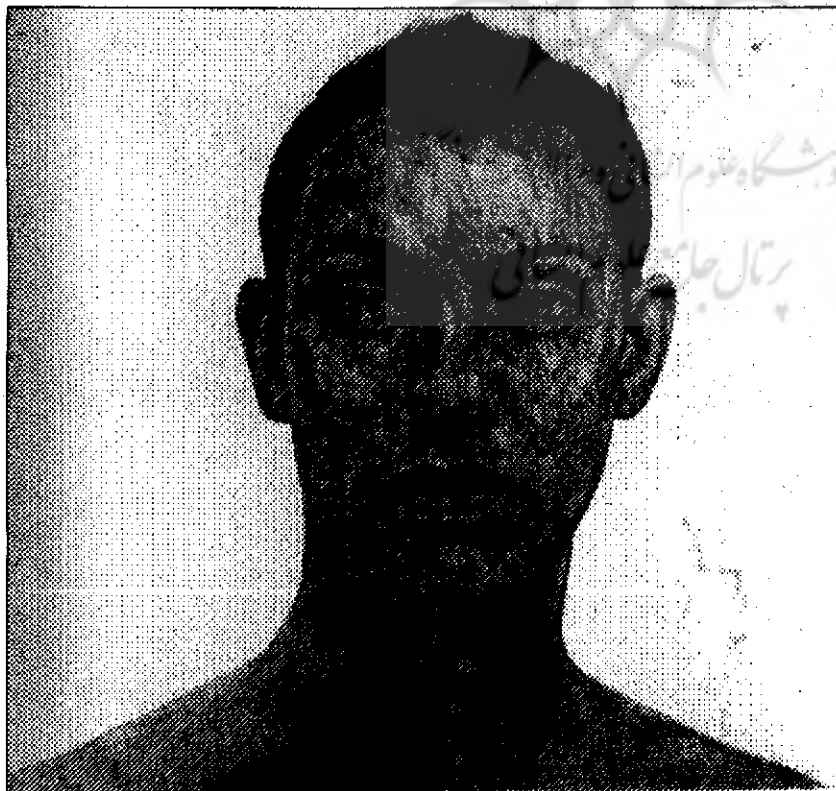


نورثا ساکاف، اثر میکایل گاسکل، برنده جایزه دوم تمپرا روی تخته، ۲۵×۲۸ سانتی متر می شود. امسال تعداد نقاشان شرکت کننده ۸۵۸ نفر بود و در سنجش با سال قبل که ۷۶۱ شرکت کننده داشت، افزایشی چشم گیر را نشان می داد. این ها هنرمندانی هستند که هم استعداد و توان نقاشی کردن را دارند و هم دریافته اند که دوران نقاشی به اصطلاح مدرن و کچوکوز کشیدن های آن به پایان آمده است.

شارلوت هریس، برنده جایزه اول امسال (۲۵۰۰۰ پوند) متولد ۱۹۸۱ است؛ بیست و سه سال دارد، هنوز دانشگاه متروپولیتن لیدز را تمام نکرده است و مضمون نقاشی اش، خاتم دوریس دیویس، مادر بزرگ هشتاد و سه ساله اوست. شارلوت هریس سه ماه روی این پرتره کار کرده است، با همه جوانی دستیار یکی از نقاشان سرشناس انگلیس بنام تام وود است و یک سفارش ۳۰۰۰ پوندی هم به عنوان جایزه فرعی برای نقاشی پرتره یکی از شخصیت های انگلیسی دریافت کرده است.

جایزه دوم (۸۰۰۰ پوند)، به مایکل گاسکل تعلق گرفته و برنده جایزه سوم (۲۰۰۰ پوند)، گراهام فلاک، هنرمند ایرلندی است.

یکی از ویژگی های این پرتره ها آن است که از چهره افراد ناشناس نقاشی شده اند و داوران هیچ آشنایی با شکل ظاهر یا روحیات مضمون ندارند. از این رو، تنها معیار داوری، نمایش رابطه میان هنرمند و مضمون است و تمامی پرده گزارش لحظاتی است که نقاش و مضمون بسایکدیگر گذرانده اند.



الیوت، اثر گراهام فلاک، برنده جایزه سوم، رنگ روغن روی بوم، ۱۵۶×۱۵۶ سانتی متر



مردی با شال گردن خاکستری، اثر دین مارش
برندهٔ جایزهٔ چهارم، رنگ‌روغن
روی تخته، ۲۸×۳۳ سانتی‌متر

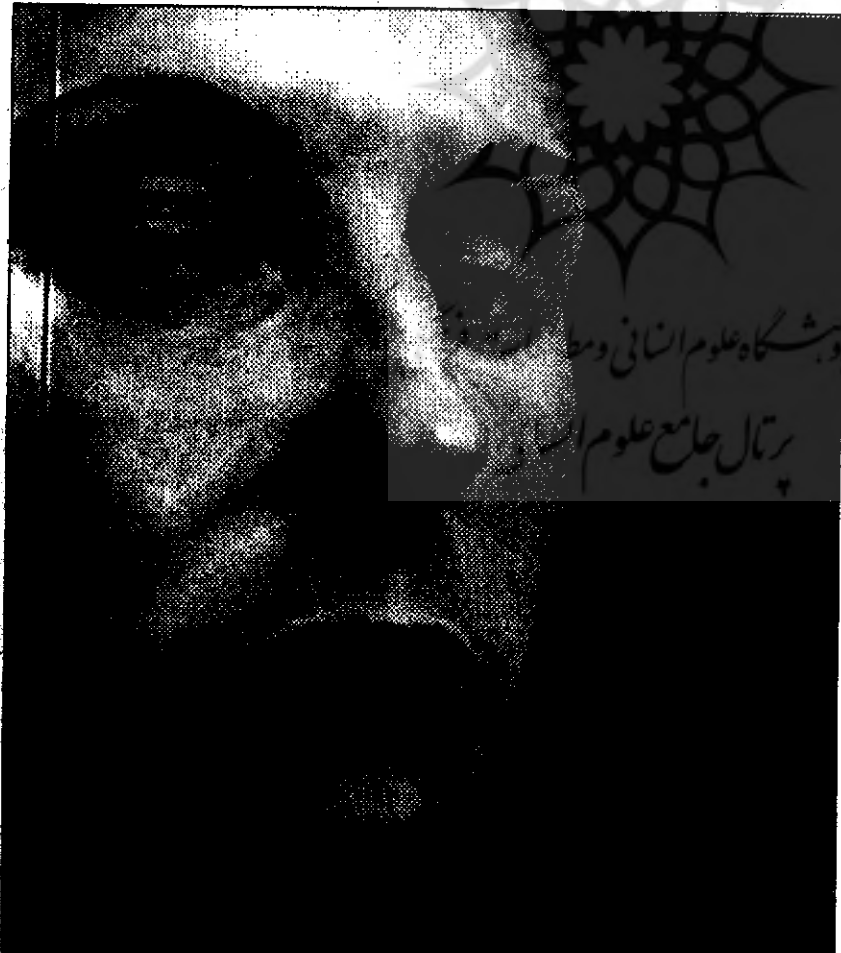
خود برای هنرمندان ما کشف و کرامات صادر
بفرمایند که گفته‌اند کور کور را می‌جویند آب گودال
را. لابد حضرات فکر می‌کنند که اگر پای این
هنرشناسان خارجی در میان نباشد، تماشاگر ایرانی
نمی‌داند برای فهمیدن فلسفهٔ ریختن چندتا بیل
خاکروبه کنار دیوار موزه چه خاکی به سر خودش
بریزد. جوان هنرجو نخواست ما هم با دست و دلی
پاک به محضر این استادان کارشناس می‌رود تا
چیزی بیاموزد و کارش حکایت یارو می‌شود که
سحر بلند شد خضر بهمینند، غیر خرس افتاد. در این
دعوت کردن‌ها آن چه در نظر گرفته نمی‌شود اعتبار و
جایگاه دعوت‌شونده در عرصهٔ هنر امروز است، فقط
خارجی بودن معیار است و این که طرف هم سبزی
این‌طرفی‌ها را پاک‌کند و روزی دعوت‌کننده را به
شهر و دیار خود دعوت کند. انگار که مردم نمی‌دانند
در فرانسه و انگلستان و ایتالیا هم الستر و قارپوزآباد
و انجمن‌های ریز و درشت هنری وجود دارد و
اعضای آن برای سفر مفت و مجانی به اطراف و
اکتاف عالم پاشنه‌ها را ورکشیده‌اند. چرا در این
بیست و چند سالی که مثلاً همین نگارخانه ملی
پرتره، سالی یک بار مسابقه داشته است یک نقاش
ایرانی در آن شرکت نکرده، سهل است که حتی
خبرش را هم نشنیده، اما تا بخواهی نمایشگاه‌های
ریز و درشت به دعوت گالری‌های صناعی و آن هم
به قصد دهان بندی و نمک‌گیرکردن و بهانهٔ سفر
چند روزه تراشیدن برای عزیز بی‌جهت‌ها و
ندیدبیدها. مسابقه‌شان هم که حکایت بازی شاه با

کتابخانه ملی
۲۸×۳۳

لله است و همان بهتر که حکایت‌اش ناگفته بماند.
آن‌چه ظرف چندسال اخیر در عرصهٔ هنرهای
تجسمی ما درخشیده، اول گرافیک است و بعد
مجسمه‌سازی. همه هم کارهای جوانان، نه کارهای
تکراری و ملال‌آور جاافتاده‌ها، اما سیر و سفرها
بیشتر در انحصار نقاشی است آن‌هم نقاشی‌هایی که
تنها لازمهٔ به نمایش گذاشتن‌شان خجالتی نبودن
است. یک نفر هم نیست که بپرسد این نقاشان چه
زیره‌یی با خود به کرمان می‌برند، آن‌جا چه می‌بینند
و چه تحفه‌یی با خود می‌آورند. اگر این شیوه‌ها
وسمه بر ابروی کور نبود و راه‌ها به ترکستان ختم
نمی‌شد، باید تا حالا یکی از این اعرابی‌ها به کعبه
رسیده باشد.

لا بد دست‌اندرکاران هنرهای تجسمی ما فکر
می‌کنند که عقل نقاشان دیار فرنگ و آن‌هایی که
کارهاشان را ارزیابی و داوری می‌کنند همه پارسنگ
می‌برد و طفلکی‌ها آن‌قدر هالو هفت‌شنبه‌اند که تا به
حال نه نقاشی به اصطلاح انتزاعی دیده‌اند و نه
رنگمایی و اجق‌وجق کشیدن‌های مدرنیستی؛ این

آگاهی‌ها همه در انحصار چهارتا و نصفی نقاش
رنگمال و نام‌فهرهای ریز و درشت آن‌ها در این سر
دنیاست. البته توجه باید داشت که نقاشی فله‌یی
کشیدن و سری دوزی و خشت به قالب زدن چندین
و چند حسن دارد. یکی این که در زمان سمعانی که
نقاش از هنر بی‌خبر و از مرحله پرتی همچون
شارلوت هریس صرف کشیدن یک پرتره می‌کند
می‌توان دست کم صدوهشتاد تا تابلوی عریض و
طویل صدتا به یک پول کشید، از قرار روزی دوتا و از
میان آن‌ها بیست‌سی تایی را برای نمایشگاه بعدی
قاب کرد و به درازی لیست نمایشگاه‌های فردی و
جمعی افزود. اگر نقاش اسمی در کرده باشد و کارش
باب بازار و چشمو هم چشمی امضاخرا باشد این
مقدار می‌تواند با زیاد کردن آب دیزی به چندبرابر
هم افزایش پیدا کنند. دوم این که با مدرن‌نمایی
می‌توان بر ناتوانی‌های ذهنی و تکنیکی سرپوش
گذاشت و سوم این که می‌توان روشنفکرنمایی کرد و
از مردم طلبکار بود. اما باید توجه داشت که معنای
واقعی این ادا درآوردن‌ها و نثر بازی‌ها بیگانه بودن با



زیر پنجره اثر تیم میلن، اثر برگزیده برای چاپ روی جلد کاتالوگ و پوستر نمایشگاه، رنگ‌روغن روی بوم

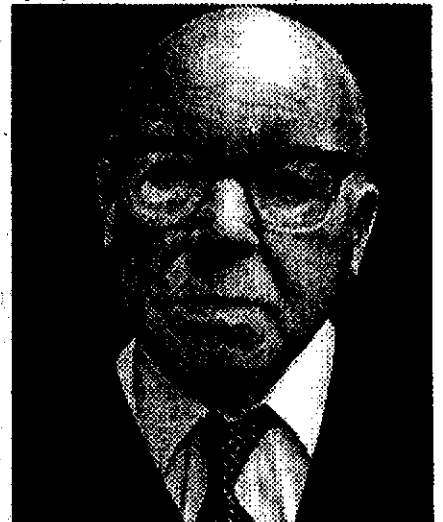


چهره جین هرش، اثر استوارت جیورین، رایت، اثر برتریندا سالی * * * رنگ روغن روی تخته

۱۱×۹ سانتی متر. اندازه کوچک این پرتره به آن شکلی مینیاتورگونه داده است.

مردم و زمانه خود است. به همین سببها هم هست که امروز در فضای هنرهای تجسمی ما آدم با هزار زور و زحمتی که شده و گاه به علت رودرماندن به نمایشگاه می رود و دریابان درمی یابد که روی دست خورده است و دریغ از راه دور و رنج بسیار. این اواخر یک بیماری دیگر هم دامن نقاشی ما را گرفته است و تماشاگر هنگام تماشای آثار بوالعجب شماری از نقاشان ریز و درشت فکر می کند که نکند دور از جان دچار «بی وقتی» شده اند. معلوم نیست چرا برخی از نقاشان، و بیشتر خواتین، فضای نمایشگاه خود را به صورت اقلیم بوالعجایب و نمایشگاه مستضعفان فکری و تجسمی در می آورند و فیگورهای کریه المنظری را به دیوار آویزان می کنند که زهره تماشاگر از دیدن آن ها آب می شود.

باز یکی دیگر از مصیبت هایی که دست از سر هنرهای تجسمی ما بر نمی دارد این است که اکثر استادان، دست اندرکاران و دانشجویان از بالا گرفته تا پایین نه می خوانند و نه می دانند دل ها به یک مشت حرف های تکراری از اعتبار افتاده و فرهنگ شفاهی خوش است. به محض دیدن پرتره بی که ماهرانه نقاشی شده، بادی به غیب می اندازند و می گویند دوربین عکاسی هم همین کار را می کند. البته بماند که این روزها یک عده نثرها حرف کامپیوتر را هم به میان می آورند. نخواندن و بیسوادی تجسمی نگذاشته است که حتی یک لحظه هم شده به لاطالیله که به زبان می آورند فکر کنند. برای اطلاع و خاطر جمعی این حضرات باید عرض کنم که تغیر این طور نیست. اولاً اگر کسی فضای هنرهای تجسمی را بداند و اندک مطالعه و سواد



چهره جان باتریک، اثر میکایل گاسکل، یکی از برندگان جایزه سال ۲۰۰۰، تمپرا روی تخته ۲۲×۲۷ سانتی متر

دیده باشد، فوراً با مراجعه به طبقه بندی های خود می خواهد پی ببرد که ایماژ با چه ابزار و نشانه هایی و با چه شکل و ترکیبی نشان داده شده است. عکس یکباره دیده می شود، در یک لحظه ثبت شده و گزارش لحظه ای خاص است، اما نگاه تماشاگر بسواد و تعلیم دیده، نقاشی را برآمده از مراتب و مدارج گوناگون می بیند، لرزش دست و دل نقاش را در هر سانتی متر مسریع از تابلو احساس می کند و طبقه بندی های مغز او را تدریجاً به دریافت نهایی راهنمایی می کند. به بیان دیگر نگاه تماشاگر به همان اندازه با مضمون و ایماژ درگیر می شود که با لحظات شکل گیری اثر و آن قدر این مسیر را طی می کند تا به ساختار نهایی برسد. تماشاگر در این سفر، هم با مضمون آشنا می شود و هم با نقاش و برای همین هم هست که در یک نگاه می تواند بگوید کدام پرتره را رامبراند نقاشی کرده و کدام را فرانتس

تجسمی داشته باشد می داند که این حرف مال بعضی آدم های سطحی نگر صد سال پیش و زمانی است که هنوز ایشان جهان را به قدوم مبارک خود مفتخر نمروده بودند؛ هرچه خاک آن هاست عمر بازگو کننده این حرفها باشد. آن روزها جهل بر واقعیت های علمی ابزار چنین نظریه هایی را موجه نشان می داد و آن که چنین اباطیل و طرهاتی را به هم می بافت نمی دانست که دریافت ایماژها در بخش های مختلف مغز انجام می شود؛ یعنی هر بخش از مغز انسان، یک بخش از ایماژ را تشخیص می دهد و ارزیابی می کند. مثلاً وقتی که واژه «سبز» خوانده یا شنیده می شود، دریافت در همان بخشی که رنگ سبز را می بیند و تشخیص می دهد صورت نمی گیرد، بلکه دریافت برآمده از آن بخشی است که واژگان را ابزار و طبقه بندی می کند نه ایماژها را. در مورد عکس و نقاشی هم مغز، اگر مغز انسان و تعلیم



هالس. این جا یک نکته باریک دیگر هم در کار است و آن این که اگر نگاه تماشاگر کمی بیشتر تعلیم دیده باشد آن وقت به خوانش متافوری که از آن برای شکل دادن به چهره استفاده شده نیز می پردازد و ضمن دریافت توان تکنیکی و سبک در تصویرکردن ویژگی های فیزیکی، ابعاد حسی و عاطفی و روانی را نیز در می یابد. مثلاً ضربه های قلم مو می تواند نقش متافور را ایفا کند همان گونه که پروست متافور ضربه های قلم مو را در پرتره تصویری همسر Elotir توصیف کرده است. ترسم این است که ادامه این حرفها بحث را از آن چه هست پیچیده تر کند، اما امیدوارم که تفاوتها تا اندازه ای روشن شده باشد و حضرات از نشخوار کردن حرفهای آبدوغ خیاری و هفت من نیشاهی اجداد هنری خود دست بردارند. اگر میانگین عمر هر نسل هنری را در نیمه اول قرن بیستم حد اکثر ده سال و در نیمه دوم پنج سال در نظر بگیریم، آن وقت خواهیم دید که این حرفها مال پانزده بیست نسل پیش است و اگر سرسوزنی کنجکاوی داشته باشیم ناگزیر از طرح این پرسش خواهیم بود که پس تکلیف این همه سال چه می شود؟

□

نمونه ای از آثار برگزیده سال پیش، ۱۵۰×۲۰۰ سانتی متر

پرتال جامع علوم انسانی